



رشد درونی کودک

اگر به طریق علمی کودک را بررسی کنیم باید
او را موجودی مادی بدانیم که از گوشه‌ها و
استخوان و رگ و پی تشکیل یافته است و تنها
چیزی که دیده می شود رشد سریع بافت‌ها و
ارگان‌هاست که در نهایت زندگی را تشکیل
می دهد. من معتقدم که کودک علاوه بر اعضای
بدنش دارای روح، روان یا زندگی درونی است
که رشد می کند و تحول می یابد و ناهنجاری‌ها
است. کودک در ابتدای تولد زندگی گیاهی دارد
و باید مورد مراقبت شدید باشد و گرنه از بیسن
می رود. تنها راه ارتباطش با مادر حیج و گریه
است که در مواقع درد و گرسنگی بروز می کند.
دوران کودکی بچه انسان نسبت به موجودات
دیگر طولانی تر است بعد از مدت نسبتاً زیادی

که چند ماه بطول می انجامد طفل به انسان ناتوانی تبدیل می شود و ماهها بعد نازه صدایش به گوش دیگران می رسد .

رشد جریان پیچیده و مرموزی است که موجب می شود بدن بی حرکت به تحرک آید و هریک از اعضا شروع بکار کنند . وقتی طفل حرف زدن را آموخت می تواند با قدرت عمل کند و خواسته هایش را بیان کند . جریان رشد در نوزاد انسان به نسبت حیوانات دیگر طولانی تر است بچه حیوانات در مدت کوتاهی بعد از تولد می تواند از خود نگهداری کند ، راه برود و حتی به دنبال مادر بدود و با وجود ناتوانی با ممنوع خود ارتباط برقرار کند . بچه گربه بلافاصله بعد از تولد میومو می کند و بچه گوسفند بع بع ولی نوزاد انسان یکسال یا بیشتر طول می کشد تا بتواند کلمه ای به زبان بیاورد . علت آن است که رفتار و حرکت حیوان از غریزه ناشی می شود . بچه گربه به جست و جالاک بودن معروف است و بزغاله منش شاد دارد . مدت زمان تکوین منش حیوان کوتساه است ، در حالیکه نوزاد انسان دوران اتکا به خود و تشکیل شخصیت طولانی دارد .

انسان حیوانی است که بر روی دوپا راه می رود و قدرت بیان و تفکر دارد ، می تواند تجربه اش را به آیندگان ، اولاد و اخلافش انتقال دهد . انسان می تواند رفتارش را با در نظر گرفتن مجموع تجربیات انسان های دیگر کامل کند . برای مقایسه حیوان با انسان بهتر است به مقایسه محصولات دستی با فرآورده های ماشینی بپردازیم . محصولات که به وسیله کارخانجات تهیه می شود معمولا زیاد و سببه به هم اند ، مثل کفش های ماشینی و لباسهای یک شکل . ولی همین چیزها اگر با دست دوخته شوند

اثر و نشانه های دارند که نشانگر مهارت و استادی دوزنده است و همین اختلاف ها آنها را از انواع خود متمایز می کند . به همین خاطر کار دستی ارزشمند است . در مقایسه انسان و حیوان می توان گفت حیوان همانند محصول کارخانه یسی و انسان مثل کار دستی است . مربی یا پدر و مادر اثر و نشانه کار خود را بر شخصیت و رفتار شاگرد یا فرزند باقی می گذارند . پس علاوه بر خصوصیات متفاوت هر فرد عامل تربیتی نیز یکی از علل اختلاف بین افراد است ولی شکل و منش حیوانات ثابت و یکسان است .

زندگی درونی محرک فعالیت و یادگیری طفل می شود و عامل تربیتی می تواند آن را بسوی پیشرفت و تکامل براند و یاسدی در راه فعالیت و یادگیری کسودک باشد . در مورد تعلیم و تربیت کودک مشکل اینجاست که کودک قبل از ظهور هرگونه علامت خارجی دال بر فهم و درک درونش در حال تحول و توسعه است و این تحرک محصول عوامل قبلی نیست بلکه محصول عوامل جدید و خلاق است . تربیت کودک همانند خلق یک اثر هنری کاری بس ظریف و دقیق است و نیاز به صبر و حوصله و علاقه دارد ، زندگی درونی کودک نتیجه کار را غیر قابل پیش بینی می کند . دانشمندان متخصصان ، موسیقی دانان ، ورزش کاران مجرمان همه به یک طریق بدنی آمده اند تنها زندگی درونی و نحوه تربیت آنان متفاوت بوده است . همانطور که خلق یک اثر هنری قبل از اینکه به نمایش گذاشته شود مستلزم کوشش و کار فراوان است در مورد کودک نیز قبل از آنکه تظاهرات اعمالش را ببینیم باید در صدد تعلیم و تربیت ورشد و توسعه او برآئیم چون بعد از آنکه از سن معینی گذشت یادگیری و با تغییر



متخصصین تربیتی کمتر به آن اندیشیده‌اند .
خیلی از اثرات این دوره از زندگی در ضمیر
ناخودآگاه کودک می رود و نقشهایی ایجاد می-
کند که در زندگی روانی او مؤثر است و تا ابد
آن بر زندگی روزانه کودک دیده می شود .
آنان که فکر می کنند روان کودک همانند
جسمش در ماه‌های اول تولد بی حرکت است
و یا تصور می کنند رشد کودک صرفاً " بخاطر
تربیت آنان می باشد در اشتباهند . چنین
فرضیاتی موجب می شود که والدین نسبت به
فرزندان احساس وظیفه بیشتر و مسئولیت
فوق العاده بکنند و کوچکترین حرکت کودک را
زیر نظر بگیرند و به او دستور بدهند و برای هر
کاری جهت تعیین کنند و خلاصه از فرزند خود

بسیار مشکل و حتی غیر ممکن می شود .
جریان رشد شخصیت کاری پنهانی است که
فقط تظاهرات آن را می بینیم و از این رهگذر
طفل ناتوان بطور معجزه آسایی به انسانی توانا
تبدیل می شود . در مورد کودک ما می دانیم که
بزرگ خواهد شد اما هیچکس نمی داند جدکسی
می شود و چه کارها انجام می دهد .
بدن ناتوان کودک شامل پیچیده ترین
دستگاه‌های مخلوقات زمین است و به گونه‌یی
باید او را تربیت و بزرگ کرد که حداکثر استفاده
را از دستگاه بدن خود ببرد و یا بتواند حداکثر
استفاده را به دیگران برساند .
پدیده ناتوانی کودک هنگام تولد ومدتی
بعداز آن موضوع تفکر فلسفی بوده است ، ولی

این دوران بی‌نهایت به پذیرش و عشق و محبت نیاز دارد و فقدان آن باعث اختلال در تکوین شخصیت مستقل کودک می‌شود. روان‌کودک بمانند جسم او به مراقبت نیاز دارد و می‌خواهد که لیاقت و شایستگی خود را به خودش ثابت کند و اگر او را از کارهای مختلف به این دلیل که کوچک است و هنوز مهارت ندارد و یا به خودش آسیب می‌رساند باز داریم پیشرفت کودک را سد خواهیم کرد. درک این مطلب مسئولیت جدیدی را پیش می‌آورد که باید روش تربیتی منسوخ قدیم را تغییر داد.

زمانی که بر خورد کودک با محیط و تجربه او با اشیاء و اشخاص شروع می‌شود بر اثر تجربیات بدنی روح حساس او به آگاهی می‌رسد و ماهیچه‌ها شروع به فعالیت می‌کند و در این کوشش دائمی است که کودک اطرافش را می‌شناسد و درک می‌کند و این زمان خلایق است. مادران در این زمان باید بی‌نهایت به کودک توجه کنند زیرا در همین فاصله زمانی شخصیت کودک شکل می‌گیرد.

عامه مردم می‌گویند وقتی که بچه چهار دست و پا حرکت می‌کند به مراقبت زیادی نیاز دارد و این زمانی است که مادر و اطرافیان را بستوه می‌آورد. این کاملاً درست است، زیرا بیشترین یادگیری و آشنائی و برخورد با محیط در همین مرحله انجام می‌شود. بنابراین وظیفه بشر متمدن است که با وسایل علمی احتیاجات روانی کودک را درک کند و شرایط مناسب برای او آماده سازد. شرایطی که به رشد روانی کودک کمک کند و بازدارنده رشد او نباشد. این اساس علمی هنوز جای بسیار برای پیشرفت دارد و انسانهای متفکر با تشریک مساعی می‌توانند دامنه پیشرفت آن را هرچه وسیعتر کنند.

برده‌ی بار آورند. اگر خاطرات دوران کودکی در ناخودآگاه نمی‌رفت و یا ما به وسیله‌ای می‌توانستیم به آن دسترسی پیدا کنیم، می‌دیدیم که دستور و امر و نهی نه تنها نقشی در آموزش ندارد بلکه مانعی در راه پیشرفت کودک است. استعداد طفل، امکان پرورش آن و آزمایش موجب یادگیری و رشد شخصیت است. از این نظر مداخله بزرگترها در کار و فعالیت کودک ضروری نیست و ممکن است بزرگترها با مداخله بی‌جای خود طرح شخصیت بچه‌ها را نفی کنند و این عمل نسل به نسل موجب تغییر شکل و روح و روان و شخصیت بشر می‌شود.

همانطور که گفته شد مشکل واقعی این است که کودک قبل از آن که بتواند شخصیت خود را آشکار کند دارای زندگی روانی است و درک و فهم دارد و این روح پنهانی یا زندگی درونی کم‌کم رشد می‌کند و به روشنائی و آگاهی می‌رسد.

کودکی که تا چند ماه پیش گوشت بی‌حرکتی بود به حرکت درمی‌آید و خواسته‌هایش را به گوش ما می‌رساند. در این مرحله است که روح یا روان طفل تظاهرات وجودی خود را نشان می‌دهد و ما بی‌بریم که این نیروی درونی از موقع تولد وجود داشته است که بعد از چند ماه آثار و نشانه‌های آن ظاهر گشته است و در این زمان که نمود می‌یابد می‌گوئیم وارد دنیا شده است.

بعد از آن که کودک شروع به اظهار وجود می‌کند والدین با قدرت بیشتری آماده‌اند که بر او تسلط یابند و حکمرانی کنند و چون درک کافی از رفتار کودک ندارند بعنوان تربیت‌روح حساس و تازه و شکننده‌اش را آزار می‌دهند.

در چنین مواردی نه حمایتی از کودک می‌شود و نه مورد پذیرش قرار می‌گیرد، در حالی که در